

درنگی بر پروسه دردناک ملت سازی در جوامع قبیلوی امیر عبدالرحمن خان در ترازوی تاریخ!

مرگ بر دوزخ قبیله. به بیش بسوی بهشت دیموکراسی. اما بعد:

متاسفانه در جوامع قبیلوی و کشور های عقب مانده، ملت سازی و شکل دهی هویت ملی صفحه سیاه تاریخ بشریت رامیسازد. در زمینه چند مثالی از کشور های اروپایی و آسیایی ذکر میکنیم.

سپس سری به افغانستان میزنیم. بعدا مختصرا به اصول دیموکراسی و انطباق آن بازمینه های شکل دا دن هویت ملی در جوامع قبیلوی به صحبت ادامه داده و در اخر نتیجه میگیریم.

لشکرکشی های استعماری، فتوحات نظامی، تبعیدهای دسته جمعی، پناهندگی های سیاسی، مهاجرت های اجباری، موجبات آمیزش اقوام و قبایل مختلف را در بهنه تاریخ فراهم آورده است. در گردآوری این ترکیبات رنگارنگ در مجموعه های ملی نظر به مقطع خاص تاریخ شیوه های "اتوریتر" و یادیموکراتیک بکار گرفته شده است:

در اروپای قرن ۱۸ و ۱۹ در تشکیل دولت-ملت و گردآوری گروههای کوچک قومی، زبانی و کلتوری در مجموعه بزرگتر ملی دو عامل رول داشت: یکی توافق میان خانواده های بزرگ مالک زمین و دیگری فتوحات نظامی.

در آن زمانیکه هنوز در اروپا اصول دیموکراسی، تعمیم نیافته بود، پروسه ساختن ملت همیشه با خشونت توأم بود که طی آن هویت های بزرگ قومی و قبیلوی هویت های کوچک را در خود حل و هضم میکرد:

- انگلیس ها یک میلیون ایرلندی را در قرن ۱۸ و ۱۹ جانب امریکا و استرلیا تبعید کردند.
- در یوگوسلاویا از ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۱ سرب های سازی ساحات وسیع کوسوو و بضررا اقوام دیگر از جمله البانیایی ها عملی شد: سرب های حاکم در کوسوو در ۱۹۳۰ و ۱۹۹۰ قهرا سرب ها را در مناطق دارای اکثریت البانی مسکون ساخت.
- تشکیل دولت ملی و هویت ملی در ترکیه با تصفیه نژادی ارمنی هادر ۱۹۱۵ آغاز شد: در ۱۹۲۰ نوبت اخراج یک میلیون و ۲۰۰ هزار یونانی آناتولی جانب یونان رسید. در همین کشور در ۱۹۳۲ از طریق انفاذ یک قانون اختصاصی، تبعید کرد ها هدف قرار گرفت. بین سالیان ۱۹۲۵ و ۱۹۳۵ دو میلیون کرد در مجموع قلمرو ملی ۷۰۰ هزار تن دیگر در بیرون آن پراکنده و رانده شدند. سیاست

تبعید کرده‌ها با ظهور جنگ عمومی دوم و الزامات آن قهراً متوقف شد .

استبداد اسپایی مبنای تشکیل حاکمیت های ملی و هویت های ملی در آسیا قرار گرفت :

- چینیایی ها ترکمن ها را از ایالت سی کیانگ (۵۰ فیصد باشندگان) ، مغل ها را از منگولیای داخلی (۲۰ فیصد باشندگان) و تبتی ها را از ایالت تبت (۲۰ فیصد مردم ایالت) راندند و جای شانرا با چینیایی ها پر کردند .
- در عراق از ۱۹۷۰ به بعد ترکمن ها و کرد ها از شهر کرکوک که دارای منابع بزرگ پترول است ، رانده شدند و جای شانرا اعراب گرفت . صدام حسین نیم ملیون کرد را بطرف ایران دواند .

- در ایران ملت سازی و شکل دهی هویت ملی با سرکوبی کرد ها ، آذری ها ، عرب ها و بلوچ ها توسط فارسی های بر سر اقتدار سازماندهی شد و ضدیت با اعراب خوزستان و سنی ها تا همین اکنون ادامه دارد .

- کشور های قفقاز و آسیای مرکزی پس از فروپاشی اتحاد شوروی برای تشکیل حاکمیت های ملی و شکل دادن هویت ملی ، پروسه معمول جوامع عقب مانده قبیله ای را تعقیب کردند که در مواردی توأم با تشریفات دیموکراتیک بود : در قزاقستان ۱۳۰ قوم و قبیله زنده گی میکند . قزاق ها ۵۳ فیصد نفوس را میسازند ، روس ها ۳۰ فیصد ، اوکراینی ها ۴ فیصد و بقیه ۲ فیصد . (زبان رسمی زبان قزاقی است) . حکومت قبیله ای قزاق برای بلند بردن کمیت نفوس قزاق ها ، در حالیکه ورود قزاق های فراری در خارج را بوطن تشویق مینمود ، به بازگشت ازبک ها ، ترکمن ها و چین های قزاق الاصل مهاجر قیود وضع کرد و حتی بسیاری را با ورود به سرحد زندانی نمود .

- ازبکستان پس از رهایی از چنگ امپراتوری شوروی مدت ها در صدد دریافت سمبول قدرتمند تاریخی برای ورود به جرگه ملت ها بود ، که در محور آن زند گی ملی (والبعث بعد الموت) را شکل بدهد . بعد از آنکه ازبک های شیبانی که در قرن ۱۴ خانات تیموری را فتح کردند ، آدم با صلابت و ترس آفرین دریافت نشد به یکی از چهره های هولناک مغل یعنی تیمور لنگ پناه بردند : مجسمه چند متری تیمور لنگ جای مجسمه های مارکس و لینن را در میدان شهر تاشکن گرفت .

بلی ! تیمور لنگ مظهر خونریزی ها و کله منار های وحشتناک زمانی بمشابه سمبول ملی اعلام شد که در همان نزدیکی ها ، در افغانستان اوباشان اجیر بیرحمانه به کالبد شکافی تاریخ ملی مصروف بودند .

- در افغانستان برخلاف کشور های دیگر پروسه ملت سازی و تأمین وحدت ملی با درهم کوبیدن مقاومت مخالفین بدون تشخیص قوم و قبیله و اکثریت و اقلیت صورت گرفته و حکام مستبد به مقایسه موارد تاریخی از احتیاط و اعتدال کار گرفته اند :

امیر عبدالرحمن خان عصیان هزاره ها را درهم شکست و غلجایی های غزنی و قلات را وادار به اطاعت از سلطنت نمود . وی نورستان را به حاکمیت ملی پیوند داد . اسکان ناقلین در شمال جز پروسه ملت سازی امیر بود که بصورت قطع با مثال های تاریخی آسیا همدریف نیست .

سردار شاه محمود خان وزیر حرب نادر خان مواضع قوم خُدران را بمباردهاں کرد که طی آن ۴۸۰ نفر کشته و ۱۳۰ تن اسیر شد .

نادر خان و شاه محمود خان در ۱۹۳۱ قیام مردم غلجی برهبری عبدالرحمن تره کی را قلع و قمع کردند .
ظاهر شاه در ۱۹۵۵ قیام قوم صافی را درهم شکست .

از آنچه گفتیم برمیآید که اِعمال خشونت از جانب طبقه حاکم بقصد تشکیل دولت ملی صفحه سیاه تاریخ بشریت را میسازد و اختصاص به افغانستان و دوران عبدالرحمن خان و هاشم خان ندارد . آنطوریکه قبلاً ذکر کردیم ، اروپا این تجربه تلخ را در قرن ۱۷ و ۱۸ از سرگذرانیده است . افغانستان امروز از بسا جهات از نظر ساختار های اجتماعی در

همان قرن و در مواردی در مقطع های عقب تر آن بسر می برد . د رین کشور فعلاً دیموکراسی سوار بر ماشین عظیم جنگی قدرت های خارجی "وارد شده " و تا حال در جنگ با پاسداران ارزش های قبیله ای در جنوب ، به هزاران قربانی گرفته است .

حکام مستبد محصول مقطع خاص تاریخ تکامل جوامع قبیله ای هستند . کشیدن استخوان های آنها از قبرستان و کوبیدن آن بر فرق خود و دیگران قانون تکامل جوامع عقب مانده را تغییر نمیدهد ...
در قرن ۲۰ و ۲۱ برای قلع و قمع گروه های قومی ، مذهبی و ملی بهانه دیگری زیر عنوان " تروریسم " بدسترس رهروان کج خلق طریقت "ملت " قرار گرفت ؛ مقامات چینیایی مسلمانان " اویی گور " ایالت سیکیانگ را بنام تروریست بی خانمان کرد . وقتی در سال ۱۹۴۹ چینیایی ها سلطه خود را در ایالت سی کیانگ پخش کردند ، مردمان بومی از جمله اوییگور ها ۹۴ فیصد نفوس را ترکیب میکردند و چینیاییها ۶ فیصد را . اکنون چینیایی ها بیشتر از ۴۰ فیصد مردم ایالت را میسازند . مقامات چینیایی حتی از صدور کارت کار در شهر ها برای اوییگور ها خود داری مینمایند .

تروریسم افزار توجیه درهم کوبیدن مقاومت چین توسط روسیه ، قیام عرب بوسیله اسرائیل و نابودی رستاخیز ملی کرد توسط ترکیه بشمار می آید . و اینهمه به استقامت ساختن هویت ملی .

از آنچه ذکر کردیم چنین برمیآید که اصولاً در جوامع طبیعی قبیله ای و نا آشنا به اصول دیموکراسی ، هویت های قومی کوچک در محور هویت قومی بزرگ تا تشکیل ملت صف میبندند . این صف بندی قاعدتاً با اعمال خشونت متصدیان حاکمیت قبیله ای تا حل و هضم هویت های کوچک قومی و استثناً با رضا توأم است .
هویت ملی ای که بر مبنای خشونت قبیله مسلط شکل گرفته باشد ، در دو حال از هم میپاشد :

- ظهور اختلاف در حاکمیت قبیله ای موجود .

- تهاجم خارجی .

در مورد اول حاکمیت ضعیف میشود و قدرت کنترل را بر سایر مرکبات اجتماعی از دست میدهد .

در مورد دوم عنصر مصنوعی از بیرون در نظام طبیعی تقسیم قدرت در جامعه قبیله ای دخالت میکند . نظام نو تقسیم قدرت مطرح میشود و نهایتاً محور تاریخی تشکیل هویت ملی معروض به رقابت گروه هایی میگردد که قبلاً در حاشیه رانده شده بودند .

در افغانستان این پروسه پس از تجاوز شوروی آغاز شد و با آمدن قوای خارجی بعد از کانفرانس بن ادامه دارد . هم اکنون قدرت های خارجی در تلاش هستند تا از طریق جنگ ارزش های سنتی جامعه قبیله ای کشور را که به هویت ملی شکل میداد با موازین دیموکراسی مدرن عوض کنند . تا افغانستان یک شبه راه صد ساله پیماید و زمینه برای پاراشوته شدن ضوابط ماندیالیزیشن مساعد شود . ما باید ضابطه های سنتی جامعه قبیله ای خود را که بما هویت میداد بزور برچه به پیشواز ماندیالیزیشن در شرایطی قربانی کنیم که برای قبول ارزش های معاصر بر مبنای یک پروسه تاریخی تکامل نظام سرمایه داری آمادگی لازم نداریم . نتیجه این کشمکش میان ضابطه های قبیله ای-ملی از یک طرف و ارزش های ماندیالیزیشن- دیموکراسی از جانب دیگر عدم ثبات سیاسی موجود و بحران هویت ملی است .

و چند کلمه هم در باب دیموکراسی :

در جامعه طبیعی قبیله ای اعمال حاکمیت توسط خانواده و قبیله واحد همان رولی را در تجانس و تمرکز قدرت بازی میکند که در دیموکراسی های مدرن احزاب اکثریت .

از قراین بر می آید که در جوامع طبیعی و قبیله‌ی حتی دیموکراسی وارداتی هم میتواند بالای جان هویت های کوچک قومی باشد: درین جوامع اصولاً دیموکراسی با تمام زرق و برق آن در برخورد با واقعیت های سرسخت اجتماعی کوچک و کمرنگ میشود و در برابر ضوابط جامعه قبیله‌ی سقوط میکند: آرا سیاسی رنگ قومی میگیرد. مقطع بزرگ تر قومی از مجرای دیموکراسی سهم زیاده تری در رهبری دولت بدست میآورد و تسلط اکثریت قبیله‌ی و قومی بر دولت تضمین میشود.

و اینهم نتیجه:

۱- تصادم دو مقطع تاریخ یعنی قرن ۱۸ (دم نقد) و قرن ۲۰ (سوغات امریکا، ایساف و ناتو) افغانستان را به بستر حوادث داغ سیاست بین المللی تبدیل کرده است.

درد بی درمان ما ناشی از عدم شناخت ضوابط حاکم در پروسه ملت سازی در جوامع عقب مانده است. جانشین ساختن ارزش های مدرن دنیای قرن ۲۱ به جای ضابطه های قرن ۱۷ و ۱۸ حاکم در جوامع قبیله‌ی یا شیوه های رادیکال انقلابی موجب عکس العمل های دامنه دار و دوامدار میگردد که صرف نظر از قربانی های انسانی ایکه به جای میگذارد، معتقدات محافظه کارانه و ارتجاعی توده های ناآگاه را از عمق به سطح میکشاند و ظرفیت جامعه را برای قبول ارزش های مدرن بیش از پیش صدمه میزند. توانمندی جامعه افغانی در حل و هضم ارزش های زندگی مدرن پس از تجاوز شوروی ده ها سال به عقب برگشت و این پروسه امروز به نحو دیگری ادامه دارد.

۲- برای جوامع طبیعی قبیله‌ی و نا آشنا به اصول دیموکراسی، بکارگیری خشونت سازنده در شکل گرفتن ملت، هویت ملی، وحدت ملی و دولت ملی پدیده طبیعی بحساب میآید. استبداد هدفمند مرحله اجتناب ناپذیر شکل دادن هویت ملی و برادر بزرگ یک مقوله تاریخی است.

خدا کند افغانستان ازین مرحله دردناک گذشته باشد و آزمایش دیموکراسی رویدست نتیجه دلخواه بدهد.

۳- خشونت همیشه با بیعدالتی توأم است. اما سودی که در جوامع طبیعی قبیله‌ی ازان متصور است، تأمین ثبات سیاسی است.

آیا میتوان با تکیه بیک وسیله غیر مشروع (خشونت)، بیک هدف مشروع (ثبات سیاسی) دست یافت؟ ارائه جواب به سوال بالا صحبت را به زوایای سرگیج کننده فلسفه حقوق میکشاند که درین مقال از شر آن خود و خواننده را نجات میدهم.

۴- افغانان باید با اتحاد با همدیگر به موضوعات بزرگی چون حضور قوای خارجی، دریافت غرامات جنگ از متجاوزین شوروی، محاکمه جنایت کاران جنگ و غیره بیاندیشند. درین حال جایی برای مناقشه در موضوع دخول کلمات پشتو در زبان دری و یا درون کردن سر و کله در قبر عبدالرحمن خان و یا سردار هاشم خان که ما به نیکی دانستیم که هردو محصول مقطع خاص تاریخ تشکیل حاکمیت ملی در یک جامعه عقب مانده قبیله‌ی به حساب می آیند، باقی نمیاند.

۵- درموردی در تشدید بحران هویت ملی رول عوامل درونی برجسته تر از عوامل بیرونی است. در داخل کشور بزرگ ترین ضربه بر هویت ملی قرائت ناهمگون و مناقشه برانگیز تاریخ ملی است، که هم اکنون پرچم آنرا "افغانستانی" ها برافراشته اند. خداوند گمراهان را به صراط مستقیم منافع ملت رهنمایی کند.

۶- با تأسف که هژمونیزم قومی، تمامیت خواهی قبیله‌ی که آنرا "ستم شعاران"، "فاشیزم قومی" میخوانند و چون سوتی بر فرق اکثریت قومی میکوبند، جز لاینفک و در عین حال تراژیک سیر طبیعی انکشاف جوامع قبیله‌ی است. خداوند مردم افغانستان را هرچه زود تر از مصیبت قبیله سالاری نجات بدهد و روزنه های بهشت موعود

دیموکراسی را بروی مبارک شان مفتوح گرداند .

مردم افغانستان با معروض شدن به تجربه کوتاه دیموکراسی رویدست کم و بیش نشان دادند که توانمندی خروج را از دایره شیطانی قبیله ، خشونت و استبداد دارند .

۷ - علی الرغم تصادمات فزیکتی و مناقشات لفظی ، نویسنده رشته هایی را که افغان هارا با هم پیوند میدهد ، قوی تر از پیوند هایی میدانم که آنها را از هم جدا میکند ؛ جنگ در افغانستان همیشه برای احراز قدرت مرکزی بوده تا انفصال از قلمرو ملی . و این مایه امید واری است .

۸ - افغان ها میباید برای درک یکدیگر و ایجاد فضای تفاهم و باور متقابل ، بیشتر به آینده نگاه کنند نه گذشته . اگر الزامی برای عقب نگری وجود داشته باشد باید به قصد اتصال باشد تا انفصال .

۹ - نویسنده با " ستم شعاران " در قلقله کردن این شعار که : " مرگ بر فاشیسم قبیله‌ای و زنده باد دیموکراسی " خود را کاملاً هم‌نوا میدانند . اما آیا میتوان صرفاً با دادن شعار قانون تکامل جوامع قبیله‌ای را به قانون تکامل جوامع دیموکراتیک تبدیل کرد ؟

۱۰ - تلاش در جهت بهره برداری های اغواگرانه از واقعیت های تلخ تاریخ ملی صاف و ساده ماجراجویی است . این تلاش حرکت عراده تاریخ را به جلو به سوی تحکیم موازین برادری و دوستی میان اقوام مختلف افغانستان تا رسیدن به رستاخیز ملی و ظهور ملت یک پارچه و نیرومند بر مبنای استوار دیموکراسی ، سد نمیکند . به شرط آنکه جذبات و احساسات جایش را به واقع بینی خالی کند . - تمام -

فرانسه

۲۰ اکتوبر ۲۰۰۵ م

دوکتور وستار تره کی